

# جهت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷

دکتر ابراهیم متقی\*

چکیده

جهت‌گیری سیاست خارجی هر کشور با توجه به اهداف آن واحد سیاسی شکل می‌گیرد. اهداف سیاسی کشورها نیز با مؤلفه‌های دیگری از جمله ایدئولوژی نظام سیاسی، قدرت ملی و موقعیت ژئوپلیتیکی آن ارتباط دارد. کشورها از روش‌های مختلفی بهره می‌جویند تا بتوانند «منافع ملی» و «اهداف ملی» خود را تأمین نمایند. بنابراین باید جهت‌گیری و نقش ملی را روشهایی برای نیل به اهداف تلقی نمود.

ضرورت‌های دست‌نشاندهی در سیاست خارجی ایران ایجاب می‌کرد تا جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در چارچوب الگوی «اتحاد و ائتلاف» با غرب تنظیم گردد. الحاق به پیمان بغداد و پیمان ستو در همین راستا بود. جهت‌گیری یادشده، سطح روابط ایران و آمریکا در عرصه‌های نظامی، دفاعی و امنیتی را افزایش داد و منجر به افزایش وابستگی ایران به ساختارهای غرب گرا گردید و در نتیجه این فرآیند، «الگوهای امریکا محور» در رفتار سیاست خارجی نمایان گردید. امام خمینی (ره) در سخنرانیهای خود نسبت به روند یادشده اعتراض نمودند. جنبش ۱۵ خرداد را باید واکنش رهبران دینی ایران در برابر الگوهای غرب گرا دانست. این روند منجر به اعتراض ثانویه رهبران دینی در ارتباط با ماجرای کاپیتولاسیون گردید.

با توجه به پیوستگیهای سیاست خارجی و امنیتی ایران و ایالات متحده، زمینه برای آرایه «دکترین نیکسون» در سال ۱۹۶۹ فراهم شد. در چارچوب دکترین نیکسون ایران نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» را ایفا نمود. این روند تا سال ۱۹۷۹ و دوران پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جهت‌گیری و نقش ملی ایران در عرصه سیاست خارجی متحول و دگرگون شد.

جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها و واحدهای سیاسی، عمدتاً تحت تأثیر مقولاتی از جمله «قدرت ملی»، «ماهیت نخبگان سیاسی»، «سطح انگیزش ملی» و نوع «رسالت منطقه‌ای و جهانی» مقامات عالیه و رهبران نظام سیاسی قرار دارد. طبیعی است که مؤلفه‌های دیگری نیز بر جهت‌گیری سیاست خارجی و الگوی رفتاری کشورها، تأثیراتی را بر جای خواهد گذاشت. اما ضریب و نقش تأثیرگذار آنان بر مواضع و نوع رفتار سیاسی واحدهای ملی محدود خواهد بود.

به طور مثال می‌توان از ماهیت قدرت در نظام بین‌الملل و همچنین ویژگیهای ساختاری آن صحبت نمود. مؤلفه‌های یاد شده به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر رفتار سیاسی و کارکرد کشورها در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیراتی را بر جای خواهد گذاشت. اما این پارامترها به تنهایی نمی‌تواند در مواضع بنیانی و جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها دخالت نموده و منشاء اثر گردند.

در این روند باید «ماهیت دولت» را به عنوان عنصر تعیین‌کننده‌ای در مواضع و اهداف سیاست خارجی هر کشور مورد ملاحظه قرار داد. زیرا مختصات و ماهیت دولت‌ها با رسالت جهانی و ایدئولوژی آنان کاملاً مرتبط و هماهنگ می‌باشد.

به طور مثال، دولت انقلابی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تحت تأثیر ایدئولوژی انقلاب، رهبران انقلاب و سایر مؤلفه‌های مربوط به تحول انقلابی می‌باشد. «کرین برینتون» در کالبدشکافی مقایسه‌ای انقلابات، برای تمامی آنان دوره‌های تاریخی مشخص را بیان داشته و شکل‌گیری آن را امر اجتناب‌ناپذیر دانسته است.<sup>۱</sup>

در حالی که برخی از ویژگیهای تاریخ و فرهنگ سیاسی کشورها بر نوع رفتار و عملکرد دولت‌های انقلابی، تأثیر برجای می‌گذارد. بنابراین دولت‌های انقلابی نیز بر اساس متغیرها و مؤلفه‌های داخلی و درون ساختی، الگویی خاص و منحصر به فرد را در رفتار سیاست خارجی خود دارا خواهند بود.

ماهیت «دولت‌های کودتا» را نیز به همین گونه می‌توان مورد تحلیل قرار داد. این گونه دولت‌ها عموماً دارای منشأ خارجی و برون ساختاری می‌باشند. چنین وضعیتی را حتی می‌توان در رابطه با دولت‌های رادیکال عربی که بر پایه ناسیونالیسم عربی شکل گرفتند و در صدد تغییر وضع موجود بودند، مورد توجه قرار داد.

دولت‌های کودتا، عمدتاً دارای منشأ خارجی می‌باشند. ممکن است برخی از چنین دولت‌هایی

۱ - کرین برینتون، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ سوم (تهران: نشر نو، ۱۳۶۳) صفحات ۲۷۷-۲۴۰.

فاقد منشأ اولیه برون ساختی باشند، اما به تدریج سطح وابستگی و هماهنگی آنان با «دولت حامی» افزایش خواهد یافت. چنین وضعیتی در رابطه با کارکرد منطقه‌ای «طالبان» و جهت‌گیری سیاست خارجی دولت طالبان در افغانستان نیز قابل بررسی و مشاهده می‌باشد. نکته دیگر اینکه بین جهت‌گیری سیاست خارجی «دولت کودتا» با رفتار و جهت‌گیری «دولت حامی» همبستگی مثبت وجود دارد.

بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که بسیاری از مولفه‌های سیاست خارجی «دولت کودتا»، فاقد ماهیت و جلوه‌های درون‌زا می‌باشند. به همین دلیل است که «گازپوروسکی» در تبیین ماهیت دولت ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از عبارت «دولت دست‌نشانده» استفاده نموده است.<sup>۱</sup>

از آنجایی که هر واژه‌ای بار مفهومی خاص خود را دارا می‌باشد، از این‌رو حوادث تاریخی، چگونگی جابه‌جایی طبقاتی، سطح تحرک اجتماعی و میزان دگرگونی‌های شکل گرفته در هر جامعه‌ای، بر ماهیت دولت تأثیر بر جای می‌گذارد. ماهیت نظام حکومتی نیز به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر جهت‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی تأثیر برجای خواهد گذاشت.

اگر فرآیند یاد شده را در رابطه با تحولات ساختاری ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد بررسی قرار دهیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که در شرایط و دوران زمانی بعد از کودتا، روابط دست‌نشانده‌گی یا وابستگی همه‌جانبه بین «حامی» (ایالات متحده آمریکا) و «پیرامون» (حکومت شاه و دولت زاهدی) ایجاد شده است. متعاقب این امر، حکومت شاه به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه ایفای نقش نموده است.<sup>۲</sup>

۱- مارک ج. گازپوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱) صفحه ۱۱ و ۳۹.

۲- مشارکت آمریکا و انگلستان در کودتا بر علیه دکتر مصدق، همواره مورد انتقاد رهبران جمهوری اسلامی ایران قرار داشته است. «مادلین آلبرایت» وزیر امور خارجه آمریکا در نطق آشتی‌جویانه خود که در انجمن آسیا (Asia Society) نیویورک و در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۸ (۲۷ خرداد ۱۳۷۷) ایراد نمود، شکل‌گیری چنین شرایطی را ناشی از ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل دانست. وی در این رابطه (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بیان داشت:

«طی دهه‌های اولین جنگ سرد، آمریکا در چارچوب استراتژی خود مبتنی بر مقابله با توسعه‌طلبی اتحاد شوروی، با ارائه کمک‌های عظیم نظامی و اقتصادی از رژیم شاه حمایت می‌کرد.

امریکا این اقدامات را به خاطر علایق مشترک استراتژیک به انجام می‌رساند. هر چند ما تلاش می‌کردیم تا از افزایش نفوذ نظام‌های خودکامه در چهار گوشه جهان جلوگیری نماییم، اما بنا به مقتضیات و شرایط جنگ سرد، امریکا به اتخاذ سیاستها و انجام فعالیت‌هایی مبادرت ورزید که موجبات رنجش و ناخشنودی بسیاری از ایرانیان را فراهم آورد. اکنون با امکان نظر به گذشته‌ها می‌توان واکنش آنها را درک نمود. اما حالا دیگر جنگ سرد پایان یافته و زمان آن فرا رسیده که دوران مزبور را پشت‌سمر نهیم.» برای اطلاعات بیشتر می‌توان به منبع ذیل مراجعه نمود:

روند یاد شده در دورانه‌های زمانی مختلف دارای ابعاد و کارکرد نسبتاً متفاوت و غیرهمسانی بوده است. اما ماهیت دولت و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در این مقطع زمانی تغییر چندانی نکرده است. امریکایی‌ها در این دوران «استقلال» و «حاکمیت ملی» ایران را با توجه به منافع و اهداف استراتژیک خود پیگیری می‌کردند. به عبارت دیگر شکل‌گیری کودتا بر علیه حکومت دکتر مصدق نیز به همین دلیل انجام پذیرفت. جنگ سرد، تعیین‌کننده منطبق رفتاری امریکا با واحدهای پیرامونی و نوع واکنش مقامات آن کشور در رابطه با اتحاد شوروی بوده است. به طور کلی باید جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بر اساس چنین مؤلفه‌هایی تحلیل نمود.

در این مقاله، تلاش خواهد شد تا «جهت‌گیری سیاست خارجی ایران» به گونه‌ای کلاسیک مورد بررسی قرار گیرد. این امر بر اساس بررسی «ماهیت دولت» ایران در دوران بعد از کودتا، مؤلفه‌های ساختاری نظام بین‌الملل، چگونگی توزیع قدرت در سیستم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی انجام خواهد پذیرفت. طبیعی است که چنین روندی بر اساس نوع تهدیدات قابل تصور برای حکومت ایران و ایالات متحده امریکا در طی سالهای ۵۷-۱۳۳۲ و همچنین نقش ملی در حوزه سیاست خارجی، مورد توجه واقع می‌شود.

فرضیه مقاله حاضر بر این امر تأکید دارد که سیاست خارجی ایران در طی این دوران بر اساس «سمت‌گیری مبتنی بر اتحاد با غرب» شکل گرفته است. طبعاً این امر واکنش به سمت‌گیری «موازنه منفی» در سیاست خارجی مصدق تلقی می‌گردد.

با توجه به نوع جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در مقطع زمانی مورد بحث، باید «نقش ملی» ایران در طی این دوران و بویژه از زمان شکل‌گیری «پیمان سنتو»، بر اساس الگوی «رهبر منطقه‌ای» مورد مطالعه و تحلیل قرار داد.

### بررسی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی

اساسی‌ترین برون‌داد در رفتار و سیاست خارجی کشورها را باید بر مبنای سمت‌گیری و «جهت‌گیری» (Orientation) آن، مورد ادراک و مطالعه قرار داد. البته سایر موضوعات همانند «تصمیم‌گیری» (Decision Making)، «اقدامات» (Action)، و ابزارهای سیاست خارجی بویژه

«دیپلماسی»، «مذاکره» و «چانه‌زنی» را باید از جمله سایر برون‌دادها در روند سیاست خارجی کشورها تلقی نمود.

با مطالعه «برون‌دادهای» (Out puts) یاد شده، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که جایگاه و اولویت مقوله سمت‌گیری در سیاست خارجی، بیش از سایر موارد و موضوعات می‌باشد. به طور کلی، برای تحلیل سیاست خارجی هر کشور باید مواردی از جمله جهت‌گیری، تصمیم‌گیری، کنش و رفتار عملیاتی را عمده‌ترین برون‌دادهای سیاست خارجی حکومتها تلقی نموده و صرفاً به مطالعه آن مبادرت ورزید.

جهت‌گیریهای سیاست خارجی هر کشور با توجه به اهداف آن واحد سیاسی شکل می‌گیرد. به طور کلی هر گونه «سمت‌گیری»، پاسخی به اهداف نظامهای حکومتی و سیاست خارجی آن می‌باشد. از این جهت می‌توان تأکید داشت که «اهداف سیاست خارجی کشورها»، شرایط روانی لازم جهت تحقق سمت‌گیریها و استراتژیهای سیاست خارجی را فراهم می‌آورد.

برای تحقق «اهداف ملی»، واحدهای سیاسی باید از مطلوبیت ابزاری و سایر مؤلفه‌های تأثیرگذار برخوردار باشند. طبعاً کشورهایی که دارای اهداف جهانی یا منطقه‌ای می‌باشند، با مشکلات و محدودیت‌های چندگانه‌ای برای تحقق اهداف خود روبه‌رو می‌شوند. برای برطرف کردن این محدودیت‌ها، باید شبکه ارتباطی و پیوندهای محیطی این‌گونه واحدهای سیاسی افزایش یابد. ائتلاف‌هایی که قدرتهای بزرگ در دوران بعد از جنگ دوم جهانی به انجام رساندند را باید تلاش جهت افزایش همکاری واحدهایی دانست که دارای اهداف ملی مشترک یا همسو می‌باشند. تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل بر این اعتقادند که «موازنه‌گری» و «اتحاد» به عنوان مطلوب‌ترین ابزارهای سیاست خارجی کشورها، جهت تحقق اهداف منطقه‌ای و جهانی آن محسوب می‌گردد.

با مطالعه تاریخ روابط بین‌الملل نیز می‌توان به چنین نتایجی دست یافت. زیرا صرفاً کشورهایی توانسته‌اند از مزایای لازم، برای تحقق اهداف جهانی یا منطقه‌ای خود برخوردار شوند که دارای دیپلماسی فعال، الگوهای موازنه‌گر و جهت‌گیری اتحاد و ائتلاف در حوزه سیاست خارجی باشند.

بدون اتحاد و ائتلاف با سایر واحدهای سیاسی نمی‌توان اهداف ملی را تحقق بخشیده و نتایج مورد نظر را کسب نمود. زیرا در هر دوران تاریخی، برخی از اهداف و منافع یک کشور با تمایلات و منافع برخی دیگر از واحدهای سیاسی هماهنگ می‌باشد. در نتیجه چنین شرایطی، تلاش مشترک برای نیل به اهداف و مطلوبیت‌های محیطی فراهم می‌گردد.

در درون سیستم اتحاد و ائتلاف، بازیگران نقش‌های متفاوتی را عهده‌دار می‌باشند. واحدهایی

که از توانمندی ابزار و قدرت همه جانبه‌ای برخوردارند، به عنوان رهبر ائتلاف و اتحاد تلقی می‌شوند. ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی در برخورد با متحدین خود و در دوران جنگ سرد دارای چنین شرایطی بودند. آنان بخشی از اهداف خود را توسط سایر واحدهای سیاسی تأمین می‌کردند. از سوی دیگر متحدین خود را نیز در شرایط خطر و تهدید کشورهای متخاصم، کمک و همیاری می‌نمودند.

بر این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که «جهت‌گیری سیاست خارجی» متحدین ایالات متحده، «آمریکا محور» بوده، در حالی که جهت‌گیری سیاست خارجی متحدین ابر قدرت دیگر، «شوروی محور» بوده است. در طی دوران جنگ سرد، آمریکا و اتحاد شوروی به عنوان رهبران بلوک‌های قدرت، نقش مؤثری در تعیین جهت‌گیری سیاست خارجی سایر واحدهای سیاسی دارا بوده‌اند.

آلمان نیز در شرایط تاریخی ۱۸۹۰-۱۸۷۱، یعنی در آخرین سالهای صدارت اعظم بیسمارک، نقش موازنه‌گر را در سیستم اروپایی قرن نوزدهم دارا بود. رهبران آلمان با تأثیرگذاری بر جهت‌گیری سیاست خارجی برخی از واحدها و قدرتهای اروپایی توانستند اقتدار انگلستان را در اروپای اواخر قرن نوزدهم به پایین‌ترین میزان ممکن کاهش دهند. در طی این دوران بیسمارک از سیاست اتحاد و ائتلاف بهره گرفت. هدف وی را می‌توان تحقق شرایطی از جمله «انزوای فرانسه»، «انفعال انگلستان»، «آشتی تدریجی اطریش و روسیه»، «تضعیف همه جانبه عثمانی» و «اقتدار فزاینده آلمان» دانست.

به این ترتیب بیسمارک نیز توانست با بهره‌گیری از سیاست اتحاد و ائتلاف، و ایجاد موازنه‌گری بین قدرتهای بزرگ، اهداف منطقه‌ای و جهانی کشورش را در دوران بعد از «وحدت آلمان» تحقق بخشد. موفقیت بیسمارک ناشی از این امر بود که نامبرده توانست جهت‌گیری سیاست خارجی خود را با بهره‌گیری از استراتژی «اتحاد و ائتلاف» و در جهت تحقق اهداف جهانی، هدایت نماید. طبعاً کشورهای روسیه، ایتالیا و اطریش نیز جهت‌گیری سیاست خارجی خود را بر اساس اهداف استراتژیک آلمان تنظیم می‌کردند. آنان بدینوسیله می‌توانستند بخشی از اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تحقق بخشند و به مزایای ناشی از همکاری با آلمان نایل گردند.

طبیعی است که کشورهای کوچک نیز، با توجه به علایق و اهداف خاص خود، دارای جهت‌گیری اتحاد و ائتلاف می‌باشند. برخی از این واحدها، الگوی اتحاد را بر اساس منافع همه جانبه خود و به عنوان تلاشی برای جلوگیری از تجاوز به کشورشان و حفظ تمامیت ارضی خود اتخاذ می‌کنند. طبعاً کشورهای عضو ائتلاف نیز در این روند، دارای اهداف و منافع همگونی خواهند بود.

به هر اندازه سطح قدرت ملی کشورها کمتر باشد، جهت‌گیری سیاست خارجی آنان به میزان

محدودتری با منافع ملی واقعی آنان سازگار است. به همین دلیل جهت‌گیری کشورهای کوچک در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، تابعی از ماهیت و ساخت دولت حاکم بر آن کشور می‌باشد. این امر در دوران نظام دو قطبی، جلوه مشخص‌تری داشت. شکل‌گیری جنبش عدم تعهد، چنین روندی را تعدیل نمود. برخی از کشورها در صدد برآمدند تا اهداف خود را بدون همکاری امنیتی فراگیر با قدرتهای جهان تأمین نمایند. بر این اساس باید جهت‌گیری عدم تعهد را روند جدیدی در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورهای کوچک و متوسط دانست.

این کشورها ضمن رعایت قواعد نظام جهانی، خود را درگیر ضرورت‌های مربوط به رقابت دوقطبی در سیاست بین‌الملل نکرده بودند. طبعاً با فروپاشی نظام بین‌المللی و دگرگونی در ساختار دوقطبی، کشورهای غیر متعهد باید روندهای نوین و جهت‌گیریهای جدید را در حوزه سیاست خارجی کشور خود ایجاد نمایند. زیرا جهت‌گیریهای سیاست خارجی هر واحد سیاسی، پاسخی به نوع توزیع قدرت در سیستم جهانی و ماهیت رقابت بین بازیگران اصلی می‌باشد.

«هالستی» از نظریه پردازان و تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل، ساختار نظام بین‌الملل را به عنوان یکی از عوامل اصلی مؤثر بر سمت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها می‌داند. وی بر این اعتقاد است که: «در نظام دوقطبی دولتهایی که می‌کوشند امنیت خود را از راه انزواگرایی یا عدم تعهد به دست آورند، عموماً با شکست روبه‌رو می‌شوند. رهبران بلوک، آنها را تا حد دولتهای زیردست تنزل می‌دهند، یا در بعضی موارد نابود ساخته و به سرزمین یا اتحاد خود منظم می‌نمایند... به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که سمت‌گیری‌های بیشتر دولتهای عضو نظام دو بلوکی، چند بلوکی یا سلسله مراتبی، بر اساس منافع قدرتهای فرادست تعیین می‌گردد. در قالب فرضیه می‌توان گفت که هر چه نظام سلسله مراتبی یا قطبی، منسجم‌تر باشد عرصه انتخاب یا آزادی عمل اعضای ضعیف‌تر نظام، محدودتر است. همچنین فرصتهای تغییر سمت‌گیری‌ها و نقش‌ها محدودند.»<sup>۱</sup>

همان‌گونه که هالستی تأکید دارد، دولت‌ها عموماً ترجیح می‌دهند تا با الگوها و قواعد ساختاری در نظام بین‌الملل جدال چندانی نداشته باشند. به عبارت دیگر رقابت دولت‌ها با یکدیگر بر اساس مناسبات و قواعد پذیرفته شده به انجام می‌رسد، مورس دوورژه، چنین رقابتی را مبتنی بر «مبارزه درون سیستمی» مورد تحلیل قرار می‌دهد، در این شرایط، کشورها سمت‌گیری انقلابی را اتخاذ نمی‌کنند، بلکه بر اساس ماهیت خود و نوع گرایشی که به قدرتهای بزرگ نشان می‌دهند، رفتار

۱- کی. جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳) صفحه ۵۴۹.

سیاسی مناسب و جهت‌گیری سیاست خارجی مورد نظر را می‌پذیرند.

### بررسی جهت‌گیری سیاست خارجی ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد

جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را نیز باید بر اساس ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی مورد توجه قرار داد. دولت ایران در صدد بود تا اهداف و منافع ملی خود را با تأکید بر ضرورت‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی ایالات متحده تنظیم نماید. ماهیت رژیم ایران و ساخت دولت بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیان‌کننده چنین ضرورت‌هایی بود. با شکل‌گیری کودتا و به قدرت رسیدن دولت نظامی زاهدی، سیاست موازنه منفی مصدق کارکرد خود را از دست داد. به عبارت «هالستی»، باید کودتا را «نماد رفتاری» امریکا برای نابودسازی جهت‌گیری عدم تعهد یا موازنه منفی در سیاست خارجی ایران دانست.

بعد از به قدرت رسیدن «آیزنهاور» و «جان فاستر دالس»، رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه دولت جدید امریکا که جایگزین «هری ترومن» و «دین آچسن» گردیده بودند، الگوی «قطبی منسجم‌تری» را در برخورد با دولت مصدق انتخاب نمودند. از دیدگاه رهبران جدید امریکا، دولت ناسیونالیست دکتر مصدق به عنوان زمینه‌سازی توسعه‌طلبی اتحاد شوروی تلقی می‌شد. بر اساس چنین پیش‌فرضی، مقامات امریکا در صدد برآمدند تا استقلال و حاکمیت ایران را نادیده انگاشته و بر مبنای برخی از ضرورت‌های نظام دوقطبی، حکومتی را به قدرت رسانند که دارای پیوندهای مؤثر و همه‌جانبه‌ای با ایالات متحده امریکا باشد.

«با کودتای ۲۸ مرداد، انتخاب سیاسی موردنظر غرب (انگلستان و ایالات متحده امریکا) به انجام رسید. حکومت جدید ایران، توسط امریکا تحمیل گردید. این حکومت مورد حمایت ساختارهای اجتماعی، سیاسی و مالی امریکا واقع شد.»<sup>۱</sup>

در نتیجه این فرآیند، رژیم شاه ناچار بود تا نیازهای استراتژیک امریکا را در دوران رقابت‌های دوقطبی لحاظ نماید. ماهیت رهبران نظام سیاسی ایران و همچنین ساخت دولت بعد از کودتا نیز به گونه‌ای بود که می‌توانست ضرورت‌های استراتژیک امریکا را بدون توجه به تمایلات و انگیزش‌های ملی ایران، تأمین نماید.

به طور کلی کودتای ۲۸ مرداد و شکل‌گیری دولت دست‌نشانده را باید عمده‌ترین دلیل در تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی ایران دانست. از این مقطع زمانی به بعد، رفتار سیاسی ایران بویژه

1 - Richard W. Cottam, "U.S and Soviet Responses To Islamic Political Militancy", edited in: Neither East Nor West: Iran, The Soviet Union and The United States, (New Haven and London: Yale University Press, 1990) P.267.



در عرصه رفتارهای منطقه‌ای و بین‌المللی شدیداً تحت تأثیر نوع روابطی بود که با ایالات متحده ایجاد گردیده بود. علت اصلی شکل‌گیری کودتا در ایران و ایجاد روابط «حامی-پیرامون» بین آمریکا و ایران را باید اهمیت استراتژیک ایران دانست.

همجواری ایران با اتحاد شوروی، دسترسی مشخص و گسترده به خطوط حیاتی کشتیرانی، دارا بودن مواد اولیه گسترده بویژه نفت و گاز را باید عمده‌ترین دلایل توجه آمریکا به ایران، شکل‌گیری کودتا بر علیه دولت مصدق، ایجاد روابط دست‌نشاندهی با دولت‌های بعد از کودتا و تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران تلقی نمود. از این مرحله به بعد، روابط ایران و آمریکا وارد فاز و مرحله جدیدی گردید. هر دو کشور با توجه به ماهیت دولت‌ها و اهداف آنان، از نوع روابط ایجاد شده بهره‌مند شدند. قرارداد همکاریهای اقتصادی و فنی ایران و آمریکا در دوران بعد از کودتا گسترش یافت. آمریکایی‌ها در صدد بودند تا توانمندی و بنیه ساختاری دولت جدید تقویت گردد. این امر با توجه به نقش ملی دولت ایران اهمیت پیدا می‌کرد. از این مقطع زمانی به بعد، ایران به تدریج در ساختهای منطقه‌ای که مورد نظر ایالات متحده بود، نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا نمود. این امر زمینه توسعه روابط ایران و آمریکا را در تمامی زمینه‌ها فراهم آورد. اما به دلیل جهت‌گیری سیاست خارجی ایران، همکاریهای امنیتی ایران و ایالات متحده، بیش از سایر حوزه‌ها بود.<sup>۱</sup>

۱- به طور کلی، همکاریهای امنیتی ایران و آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد به گونه قابل توجهی گسترش پیدا کرد. این همکاری‌ها در چارچوب روند جدید در سیاست خارجی ایران و حمایت از دولت‌های بعد از کودتا تحقق پیدا کرد. توصیه کارکردگرایان آمریکا بر این امر قرار گرفته بود که ساختارهای امنیتی متحدین آمریکا در جهان سوم، توسعه پیدا نموده و از سازماندهی قانونمندتری برخوردار شود. ابتکار بسیاری از اقدامات سیاسی و امنیتی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد در اختیار ایالات متحده بود. به همین دلیل کمکهای گسترده‌ای نیز در جهت تحکیم و تثبیت ساختارهای امنیتی ایران به انجام رسید. موارد ذیل را می‌توان عمده‌ترین موضوعات همکاریهای امنیتی ایران و آمریکا دانست:

- ۱- رئیس ایستگاه «سیا» طی مسافرتی به شیراز و مذاکره با طرفداران مصدق در ایل قشقایی، آنان را تهدید نمود که هیچ‌گونه اقدام مؤثر بر علیه دولت زاهدی انجام ندهند. وی به آنان تفهیم کرد که آمریکا از دولت زاهدی حمایت می‌کند.
- ۲- رئیس ایستگاه «سیا» در تهران کمکهای قابل توجهی به تیمور بختیار برای مقابله با حزب توده به انجام رساند.
- ۳- جنگ روانی بر علیه گروه‌های سیاسی و جلب حمایت عموم مردم از دولت زاهدی توسط «سیا» به انجام رسید.
- ۴- در اوایل سال ۱۹۵۴ کمکهای مالی «سیا» به برخی از کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی شکل گرفت.
- ۵- در سپتامبر ۱۹۵۳ (یک ماه بعد از کودتا) مستشاران سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا برای سازماندهی و آموزش واحدهای اطلاعاتی ایران (که زیر نظر تیمور بختیار اداره می‌شد) تحت پوشش وابستگی نظامی وارد ایران شدند. مهمترین دستاورد واحد امنیتی ایجاد شده که از اوایل سال ۱۹۵۴ کار خود را آغاز کرد، کشف و خلع سلاح یک شبکه بزرگ سازماندهی شده در میان افسران حزب توده بود.

۶- سازمانهای مرتبط با امنیت داخلی در ایران، کمکهای همه‌جانبه از «سیا» دریافت نمودند. آموزش و تجهیز ژاندارمری، شهربانی و واحدهای اطلاعاتی تیمور بختیار در این چارچوب انجام پذیرفت. اولین لابراتورهای مربوط به کشف جرم، عکسبرداری و سیستم کارآمد اسنادی با همکاری دانشکده پلیس آمریکا، ایجاد شد. متعاقب این امر، ۲۱۸

روند فوق، شرایطی را به وجود آورد که به موجب آن ایران به عنوان متحد صمیمی ایالات متحده تلقی گردید. طبیعی است که این امر تأثیر لازم را در رابطه با استراتژی ائتلاف با غرب در حوزه سیاست خارجی ایران فراهم می‌آورد. نوع همکاری‌های ایران و آمریکا، و ضرورت‌های امنیتی دو کشور به اندازه‌ای بود که ایران به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر سیاست خارجی غرب محور را در دستور کار خود قرار داد. «فرد هالیدی» با بررسی تحولات سیاسی ایران، تأکید داشت که:

«ایران از اواخر جنگ دوم جهانی تاکنون (۱۹۷۸) متحد صمیمی آمریکا بوده است. معنای این حرف چنانچه ملاحظه خواهد شد این نیست که روابط ایران با آمریکا ثابت و لایتغیر بوده، یا آنکه دولت ایران آلت دست مطلق سیاست خارجی آمریکا بوده است. در گذشته اختلافاتی میان این دو دولت وجود داشته و مسلماً در آینده برخوردها و عدم توافق‌هایی مشاهده خواهد شد. معنای دقیق متحد بودن ایران با آمریکا آن است که دولت آمریکا از سال ۱۹۴۵ به بعد موجودیت رژیم ایران را تضمین کرده و از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا به حال (۱۹۷۸) نیز از دولت ایران در جهت تسلط و تفوق منطقه‌ای پشتیبانی کرده است. به این دلیل انواع کمک‌های نظامی و سیاسی مورد درخواست رژیم ایران را در اختیارش قرار داده است. بدون کمک آمریکا، سیاست خارجی دولت ایران به شکل کنونی آن قابل تصور نبود و در واقع غیر ممکن بود.»<sup>۱</sup>

روابطی که در رفتار و روند سیاست خارجی ایران و بر اساس الگوی توسعه روابط با غرب ایجاد

→ افسر پلیس ایران به ایالات متحده اعزام شده و آموزش‌های مربوط به آکادمی پلیس مرکز تحقیقات فدرال آمریکا (F. B. I.) و همچنین آکادمی گشت مرزی را فراگرفتند.

۷ - نیروهای ضد جاسوسی واحدهای امنیتی ایران، برای دیدن آموزش‌های تخصصی به آمریکا رفته و آموزش‌هایی از جمله کشف اسناد، استفاده از کامپیوتر، کار با ابزارهایی برای مراقبت، نظارت، بازجویی و ارتباطات را فراگرفتند. در پایان برنامه‌های آموزشی «سیاه» در ایران، نسل اول ساواک توسط تیم‌های «سیاه» و مؤسسات وابسته به آنان آموزش‌های لازم را فراگرفتند.

۸ - ایستگاه اطلاعاتی «سیاه» در تهران به صورت مستقیم با شاه و مقامات بلندپایه ساواک مرتبط بود. آنان علاوه بر حوزه امنیت داخلی، در مورد موضوعاتی از جمله امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، مقامات ایران را توجیه می‌کردند. مشارکت گروه‌های ایران در پیمان سنتو، انعقاد قراردادهای امنیتی دوجانبه با آمریکا با مساعدت و مشارکت گروه‌های امنیتی ایران انجام می‌پذیرفت. در سال ۱۹۶۴ نیز کمیته ضد براندازی پیمان سنتو شکل گرفت. این کمیته، زمینه لازم را برای مشارکت و همکاری سازمان‌های اطلاعاتی عضو پیمان به وجود می‌آورد. عمده‌ترین کار این کمیته را باید هماهنگی و توزیع اطلاعات حاصله از فعالیتهای منطقه‌ای شوروی دانست.

۹ - در دهه ۱۹۶۰، ساواک فعالیتهای اطلاعاتی خود را با سایر شبکه‌های امنیتی طرفدار غرب گسترش داد. همکاری‌های امنیتی ایران با واحدهای امنیتی و اطلاعاتی اسرائیل، ترکیه، آلمان، انگلستان و حتی عربستان سعودی مشارکت نمودند.

۱ - فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸) صفحه ۲۵۹.

شده بود، به مدت ۲۵ سال تداوم پیدا کرد. در این مدت نهادهای همکاری جویانه‌ای با ایالات متحده ایجاد شد. در طی این دوران، جهت‌گیری غرب‌گرا و امریکا محور در سیاست خارجی ایران شکل گرفت. این امر با الگوی رفتاری غرب که مبتنی بر استراتژی «دفاع از پیرامون» بود، همراه و هماهنگ گردیده بود. استراتژی جدید امریکا، زمینه‌محیطی را برای حمایت نظامی و اقتصادی از دولت کودتا و حکومت زاهدی فراهم می‌آورد. استراتژی دفاع از پیرامون به عنوان بخشی از استراتژی «نگاه نو» حکومت آیزنهاور محسوب می‌شد. شورای امنیت ملی امریکا در نوامبر ۱۹۵۳ یعنی سه ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دستورالعمل اجرایی ۱۶۲ خود را صادر نمود.

این دستورالعمل را باید آغازی نوین در روابط امریکا با کشورهای پیرامونی از جمله ایران تلقی نمود. بر اساس این استراتژی، میانگین کمکهای نظامی امریکا به دولت ایران و در طی سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۱ سالانه بیش از ۶۰ میلیون دلار گردید. در طی همین مدت کمکهای سالانه اقتصادی بیش از ۶۴/۵ میلیون دلار شد. این کمکها ۶۰ درصد نسبت به سالهای بعد از جنگ دوم جهانی تا زمان شکل‌گیری کودتا افزایش نشان می‌داد. حجم کمکهای نظامی امریکا به ایران و در چارچوب استراتژی نگاه نو آیزنهاور تشدید شد. بحران هند و چین و گرفتاری همه جانبه امریکا در آن را باید عامل اصلی افزایش کمکهای نظامی دانست. به گونه‌ای که در طی سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۹ این گونه کمکها بیش از ۱۰۰ میلیون دلار در سال می‌گردید.<sup>۱</sup>

با توجه به اینکه کمکهای اقتصادی و نظامی را باید یکی از ابزارهای سیاست خارجی قدرتهای بزرگ برای تداوم سیستم دست‌نشاندهی و توسعه میزان وابستگی کشورهای جهان سوم تلقی نمود، از این رو تداوم این کمکها نقش عمده‌ای در شکل‌گیری و استمرار سیاست خارجی غرب محور در ایران پیدا نمود. در این دوران، علاوه بر ایران می‌توان تحولاتی در جهت‌گیری و رفتار غرب‌گرایی در کشورهای ویتنام جنوبی، تایوان، پاکستان و تایلند را مورد ملاحظه قرار داد. اما جایگاه ایران در مقایسه با واحدهای یاد شده از اهمیت بیشتری برخوردار بود. به همین دلیل کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا به ایران در مقایسه با کشورهای یاد شده، بیشتر بود. توسعه نهادهای غرب‌گرا در ایران و نهادینه شدن جهت‌گیری غرب محور در حوزه سیاست خارجی، چنین ضرورت‌هایی را فراهم می‌آورد. به طور کلی:

«یک دهه بعد از کودتا، دولت امریکا به طور متوسط سالیانه مبلغ ۱۲۱/۴ میلیون دلار به ایران، کمک اقتصادی و نظامی نمود. این مبلغ در حدود ۳۱ درصد کل هزینه‌های دولت

1 - U.S. Agency for International Development, U.S. Overseas Loans and Grants: Series of Yearly Data, Vol. 2 (Washington: U.S. Governmental Press, 1984) PP. 75-76.

ایران در طی سالهای مالی ۵۹-۱۹۵۴ و یا در حدود ۱۷ درصد کل هزینه‌های دولت در طی سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ گردید.

در این مقطع، مقادیر قابل توجهی به دولت ایران وام پرداخت شد. بانک صادرات و واردات آمریکا، مقادیری را به دولت ایران وام دادند. کمکهای آمریکا در این مقطع نقش مؤثری را در تأمین ثبات ایران فراهم آورد. این امر منجر به افزایش رشد اقتصادی در ایران گردید. بنابراین زمینه مالی لازم برای افزایش هزینه‌های امنیتی را فراهم آورد. ایران موفق شد تا ضمن بهره‌گیری از این کمکها، مقادیری از آن را در زمینه خدمات اجتماعی و مسایل سیاسی هزینه نماید.<sup>۱</sup>

این روند، دولت ایران را به کمکهای آمریکا نیازمند و وابسته نمود. بازتاب این امر، زمینه محیطی لازم در شکل‌گیری و توسعه الگوهای غرب‌گرا را در رفتار و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران فراهم آورد. لازم به توضیح است که علاوه بر کمکهای آشکار و حمایت شده غرب به ایران، سایر کمکها از طریق ایستگاه سازمان اطلاعات مرکزی در تهران به انجام می‌رسید.

مأمورین این ایستگاه در صدد بودند تا استحکام و مشروعیت رژیم را از طریق الگوهایی از جمله مذاکره با مخالفین، متقاعد کردن آنان و همچنین انجام فعالیت‌های تبلیغی و جنگ روانی فراهم آورند. به هر اندازه رژیم سیاسی، استحکام و ثبات خود را مدیون ساختارهای آمریکایی می‌دید، به همان میزان در اتخاذ رفتار سیاسی و جهت‌گیری سیاست خارجی همگرایی بیشتری با ایالات متحده به انجام می‌رساند.

به طور کلی شاه و دولت زاهدی بر این اعتقاد بودند که بدون کمک آمریکا، براندازی دولت مصدق امکان‌پذیر نبوده و به همین دلیل در دوران بعد از کودتا نیز رهبران ایران خود را وام‌دار آمریکا می‌دانستند. شاه در ملاقات با «کیم روزولت»<sup>۲</sup> اعلام داشت:

1 - Burton Kaufman, The Oil Cartel Case: A Documentary Study of Antitrust Activity in the Cold War Era (West Port, Conn: Green Wood Press, 1978) P. 54.

۲ - کریمت روزولت سرپرست بخش خاورمیانه شاخه عملیات پنهان «سیا» بود. وی به همراه «مونتگومری وود هاوس» مأمور ارشد M16 در ایران، طرحی را به مرحله اجرا گذاشتند که نتیجه آن شکل‌گیری کودتا بر علیه دولت مصدق بود. به موجب این طرح تلاش شده بود تا جبهه ساختاری ضد مصدق تقویت گردد. افراد همانند برادران رشیدیان و مظفر بقایی همکاری لازم را با گروه یاد شده به انجام رساندند. در حالی که فقط سه هفته از ریاست جمهوری آیزنهاور گذشته بود، مقامات ارشد امنیتی آمریکا و انگلیس، طرحی را برای براندازی مصدق و به قدرت رساندن زاهدی تهیه نمودند. عملیات این طرح به نام «آزاکس» تنظیم شده بود و کیم روزولت، هدایت آن را عهده‌دار بود. در طی ماههای اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۳۲، روزولت چندین بار به تهران مسافرت نموده و هماهنگی‌های لازم را با کارگزاران کودتا به انجام رساند. کیم روزولت یک هفته قبل از کودتا با شاه ملاقات به عمل آورد و حمایت وی را برای انجام کودتا به دست آورد. فرمان برکناری مصدق و عزل زاهدی بعد از ملاقات «کیم روزولت» با شاه صادر شد.

«من تاج و تختم را از برکت خداوند، مَنتم، ارشم و شما دارم.»<sup>۱</sup>

با توجه به روانشناسی شاه و همچنین با تأکید بر اهداف استراتژیک آمریکا، حکومت کودتا نسبت به ضرورت‌های ژئوپلیتیک ایران و چگونگی انتظارات آمریکا در رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی مقامات ایران واقف بوده و از این مرحله زمانی به بعد ایران از وضعیت «بی‌طرف» خارج گردید و در مناقشات بین‌المللی، به عنوان یکی از متحدین ایالات متحده ایفای نقش نمود.

اولین واکنش ایران در چارچوب سیاست جدید را باید تلاش دولت زاهدی برای حل اختلافات ایران و انگلستان دانست. مقامات آمریکایی توصیه نمودند تا اختلافات به سرعت حل شود و زمینه برای هر گونه خلاء سیاسی و اقتصادی برطرف شود. از سوی دیگر ضرورت‌های مربوط به «جهت‌گیری غرب محور» در سیاست خارجی ایران ایجاب می‌کرد که ایران هماهنگی مؤثرتری را با سایر متحدین آمریکا به انجام رساند.

«هربرت هوور» مشاور نفتی وزارت امور خارجه آمریکا، متعاقب مذاکراتی که در انگلستان و با مقامات وزارت انرژی آن کشور به انجام رسانده بود، وارد تهران شد. «هوور» در مهر و آبان ۱۳۳۲ «دیپلماسی ایستگاهی» (Shuttle Diplomacy) را بین ایران و انگلستان به انجام رساند. ملاقات‌های گسترده و پی‌درپی وی با مقامات ایرانی و انگلیسی، زمینه را برای بازسازی روابط دیپلماتیک بین کشور ایجاد نمود.

متعاقب این امر، ایران و انگلستان قبل از اینکه اختلافات مربوط به تأسیسات نفتی را حل و فصل نمایند، روابط دیپلماتیک خود را بازسازی نمودند. این امر اولین نشانه تجدیدنظر جدی در روابط خارجی ایران می‌باشد. بازسازی روابط ایران و انگلستان نشان داد که ایالات متحده آمریکا، در جهت‌گیری و رفتار سیاست خارجی ایران نقش مؤثر و همه‌جانبه‌ای را ایفا خواهد کرد.

بر اساس تلاش‌های آمریکا و استراتژی جدید در سیاست خارجی دولت کودتا، روابط سیاسی ایران و انگلستان در روز ۱۴ آذرماه ۱۳۳۲ مجدداً برقرار گردید. این امر در آستانه سفر «ریچارد نیکسون» معاون رئیس جمهور وقت ایالات متحده انجام پذیرفت. متعاقب این امر در دانشگاه تهران تظاهراتی برگزار گردید. دانشجویان تظاهرکننده هر گونه مظاهر غرب محور در سیاست خارجی ایران را محکوم کردند. نیروهای فرمانداری نظامی نیز در واکنش به اقدام دانشجویان، مبادرت به تیراندازی به سوی دانشجویان نموده و به این ترتیب حماسه ۱۶ آذر در اعتراض به جهت‌گیری جدید در سیاست خارجی ایران پدیدار گردید.

اقدام دانشجویان نشان داد که جهت‌گیری سیاست خارجی دولت زاهدی مورد پذیرش

گروه‌های اجتماعی ایران نمی‌باشد. به طور کلی ایرانیان روشنفکر و گروه‌های انقلابی پیش از آنکه سیاست داخلی شاه را مورد نکوهش قرار دهند، به جلوه‌های سیاست خارجی آن کشور توجه داشتند. اگر سخنرانی تاریخی امام خمینی را که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به انجام رسید را نیز تحلیل محتوایی نماییم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که ایشان نیز عمده‌ترین انتقادات را متوجه جهت‌گیری سیاست خارجی شاه نموده بودند.

به طور کلی از نظر گروه‌های سیاسی و اجتماعی در ایران، بیش از آنکه سیاست داخلی منجر به شکل‌گیری سیاست خارجی شود، سیکل معکوسی در طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ پدیدار گردیده بود. این امر ناشی از تأثیرگذاری سیاست خارجی و الگوهای مورد نظر آمریکا در استراتژی «دفاع پیرامونی» بر ایران می‌باشد. به موجب این امر ایران به عنوان یکی از متحدین اصلی آمریکا در خاورمیانه تلقی شد و جهت‌گیری سیاست خارجی خود را از وضعیت غیر متعهد به شرایط غرب‌گرا تغییر داد.

امام خمینی (ره) به مناسبت اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اعلامیه‌ای منتشر نمودند. ایشان سیاست خارجی «امریکا محور» و «اسرائیل محور» شاه را مورد نکوهش قرار داده و آن را عامل بسیاری از مصیبت‌های داخلی دانستند. امام خمینی (ره) در این اطلاعیه بیان داشتند که:

«ما برای دفاع از اسلام، ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. برنامه ما... هم پیمانی با دول اسلامی است در سراسر جهان. مقابل صهیونیسم، مقابل اسرائیل، مقابل دول استعمارطلب، مقابل کسانی که ذخایر این ملت فقیر را به رایگان می‌برند، خواهیم ایستاد.»<sup>۱</sup>

بسیاری دیگر از گروه‌های سیاسی ضد شاه نیز بر این اعتقاد بودند که انحراف اصلی در ساختار سیاسی ایران ناشی از گرایش آمریکا محور شاه و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران می‌باشد. این امر از رژیم ایران «عروسک دست‌نشانده» ایجاد نموده بود. چنین وضعیتی منجر به این گردیده که منافع ملی و هنجارهای واقعی سیاست خارجی ایران نادیده انگاشته شود.

سابقه تاریخی ایران نشان داده است که ایرانیان همواره از الگوی بی‌طرفی و موازنه بین قدرتهای بزرگ استفاده کرده‌اند. شکل‌گیری شرایط جدید در روابط ایران و آمریکا، سیاست مبتنی بر بی‌طرفی را در روابط و سیاست خارجی ایران پایان داد. این امر نوعی انحراف در رفتار خارجی ایران محسوب می‌شد. «گراهام فولر» در بحث مربوط به کالبدشکافی سیاست خارجی ایران، جهت‌گیری

۱ - سیدحمید روحانی (زیارتی)، نهضت امام خمینی (ره)، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، (۱۳۷۴) صفحه ۷۵۰ و ۷۵۱.

رژیم شاه را مورد نکوهش قرار داده و آن را فاقد بنیادهای ساختاری دانسته است. در این رابطه وی تأکید دارد که:

«سیاست خارجی شاه را نباید هنجار متداول در دیدگاههای سیاست خارجی ایران به شمار آورد. در واقع می‌توان گفت که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به «هنجار» نگاه ایرانیان، نزدیکتر از سیاست‌های شاه است. به نظر می‌رسد مردم ایران که امروزه بیش از دوران شاه در سیاست‌های کشور اعمال نظر می‌کنند، اساساً خط کلی سیاست خارجی روحانیون را راحت‌تر می‌پذیرند... به نظر می‌آید که نوعی بیگانه ترس کلی، بی‌اعتمادی عمیق به غرب و قدرتهای بزرگ، اشتیاق به کسب برتری و سرکردگی در منطقه، و گرایش نیرومند به عدم تعهد و در عین حال تعهد نسبت به آرمانهای جهان سوم از جمله خصوصیات بارز سیاست خارجی ایران باشد. سیاست‌هایی که در مواجهه با نوعی حس صیانت نفس و مصالح عملی کشور تعدیل می‌شود.»<sup>۱</sup>

آنچه که امروز تحت عنوان بیگانه‌ترسی بیان می‌گردد و آن را در رابطه با خطرات و تهدیدات مذاکره و رابطه با آمریکا پیوند می‌دهند را باید واکنش به «سیاست امریکا محور» در رفتار بین‌المللی رژیم شاه دانست. رژیم شاه در تلاش بود تا در پرتو اتحاد با غرب، اهداف و نقش فراگیرتری را برای ایران به ارمغان آورد. وی هنوز اسطورهٔ امپراتوری ایران و افتخارات ناشی از آن را در چارچوب اتحاد با غرب مورد جست‌وجو قرار می‌داد. در حالی که به هزینه‌های چنین ذهنیتی توجه نداشت.

قدرت‌طلبی شاه منجر به آن گردید که بیش از سایر ساختارهای دولتی در حوزهٔ سیاست خارجی مداخله نماید. به این دلیل اصول کلی و رفتارهای کلان در سیاست خارجی ایران، تحت تأثیر اراده و توصیه‌های شاه قرار داشت. سیاست امریکا محور نیز پاسخی به انتظارات ایالات متحده توسط رژیم شاه بود. این امر می‌توانست در شرایطی که پیوستگی ساختاری کمتری بین دو کشور ایران و امریکا به وجود می‌آمده تا حدی تعدیل گردیده و ضرورت‌های داخلی مربوط به سیاست خارجی را تحقق بخشد.

رژیم شاه در طی سالهای ۵۷-۱۳۳۲ (تا زمان انقلاب اسلامی ایران) تعهدات گسترده و فراگیری را در برابر اهداف و نیازهای امریکا پذیرا گردید. همان‌گونه که قبلاً مطرح شد، این امر با واکنش همه جانبهٔ ساخت‌های داخلی روبه‌رو گردید. اما مقامات رژیم شاه در برابر تمایلات و خواستهٔ

۱. گراهام فولر، قبهٔ عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمهٔ عباس مخبر، چاپ اول، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳) صفحات ۲۹۸ و ۲۹۹.

مردم مقاومت نمودند. به این ترتیب دولت ایران تعهدات متعددی را نه تنها در برابر امریکا پذیرا گردیدند، بلکه سایر کشورهای اروپایی و بقیه متحدین امریکا نیز از شرایط و موقعیت ایران استفاده فراگیری را به انجام رساندند.

کلاً گرایش به امریکا را باید اصلی‌ترین «هنجار» و «ایستار ذهنی» مقامات سیاست خارجی ایران دانست. از نظر مقامات ایران، ایالات متحده به عنوان مرجع اصلی هر رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی تلقی می‌شد. ساختهای داخلی در ایران نیز وظیفه داشتند تا به هر نحو ممکن، تقاضاها و نیازهای مقامات امریکایی را جامعه عمل پوشانند. این امر در یک رفتار خاص مورد مشاهده قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌توان آن را در فرآیندی از رفتارها و تصمیمات مقامات ایرانی مورد ملاحظه قرار داد.

با توجه به «جهت‌گیری امریکا محور» در سیاست خارجی ایران، اهداف و منافع ملی رژیم شاه، تابعی از الگوی یاد شده تلقی می‌شد. عموماً آنچه که با منافع ملی امریکا هماهنگی داشت را می‌توان در رویه‌های رفتاری ایران نیز مشاهده نمود. چنین روندی بدون توجه به تمایلات گروه‌های ایرانی مطرح می‌گردید.

بر این اساس «ایستار» حاکم بر سیاست خارجی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را باید بر اساس واژه‌هایی همانند امریکاجرایی مورد توجه قرار داد. این امر بازتاب مشابهی را در ساختار سیاست خارجی امریکا به وجود آورد. «جیمز بیل» بر این اعتقاد است که در ایالات متحده نیز جلوه‌هایی از پهلوی‌گرایی شکل گرفته بود.

به این ترتیب باید هنجار سیاست خارجی امریکا در برخورد با رژیم شاه را بر اساس منافع هیأت حاکمه و خاندان شاه مورد توجه قرار داد. این امر با منافع برخی از نخبگان اقتصادی و تصمیم‌گران سیاست خارجی امریکا، هماهنگی و تطابق داشت.

جمهوریخواهان بیشترین منافع را از رژیم شاه و مساعدتهای انجام شده، به دست آورده بودند. این روند به گونه‌ای بود که در زمان انتخابات ریاست جمهوری امریکا، سفارت ایران در واشنگتن بخشی از هزینه‌های تبلیغاتی کاندیدای جمهوریخواهان را تأمین می‌کرد. جیمز بیل بر این اعتقاد است که:

«کانون روابط پهلوی با امریکایی‌ها در منافع اقتصادی و سیاسی در نیویورک و واشنگتن نهفته بود. در چنین جاهایی بود که رابطه‌ای درازمدت و غیررسمی، محمدرضا شاه پهلوی را با قدرتمندترین کانون سیاسی و پولسازی در امریکا پیوند می‌داد. این رابط در برگیرنده



خانواده راکفلر، مشتریان و مشاوران راکفلرها نظیر کسانی چون هنری کسینجر بود.<sup>۱</sup> سیاستی که گروه‌های ذی‌نفوذ بر جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا تحمیل نمودند، برای منافع بلندمدت آن کشور مصیبت‌بار تلقی می‌شد، بسیاری از تحلیل‌گران مسایل ایران از جمله «ریچارد کانم» و «هنری پرشت» بر این اعتقاد بودند که مقامات آمریکایی بدون توجه به واقعیت‌های ایران، با شاه رابطه برقرار کرده و آن کشور را به عنوان نزدیک‌ترین دوست آمریکا در خاورمیانه مورد حمایت ابزاری و سیاسی قرار داده است. این امر در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ توسط بسیاری از سناتورهای آمریکا تکرار گردید.

در حالی که پیوندهای شاه با گروه‌های ذی‌نفوذ در آمریکا به گونه‌ای بود که حتی در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، تحرکات چند جانبه‌ای برای اعاده وضع قدیم به انجام رسید. به هر اندازه چنین مناسباتی ادامه پیدا می‌کرد، منافع ساختاری آمریکا با فرسایش درونی بیشتری روبه‌رو می‌شد. آغازگر چنین پیوندهای غیرساختاری را باید گروه‌ها و افرادی دانست که در کودتای ۲۸ مرداد دخالت داشته‌اند. ریچارد نیکسون، آلن دالس، جان فاستر دالس و کرومیت روزولت را باید از جمله مقامات آمریکایی دانست که روابط ساختاری با ایران را در چارچوب روابط شخصی و دوجانبه تداوم بخشیدند. این گروه‌ها اگر چه هر یک منافع دیگری را تأمین می‌کردند، اما اولویت اصلی آنها را باید تأمین حداکثر منافع مادی دوجانبه دانست که از طریق تداوم الگوی «آمریکایی محور» در سیاست خارجی شاه تحقق می‌یافت. آمریکایی‌ها نیز در پاسخ به این گونه روابط در تلاش بودند تا الگوی «پهلوی‌گرایی» را در حوزه سیاست خارجی خودنهادینه نمایند. علی‌الرغم وجود چنین شرایطی باید تأکید داشت که «شاه» هیچ‌گاه اعتماد به نفس خود را در برخورد با حوادث و بدون اتکا به آمریکا به دست نیاورد. این امر در رفتار وی، و در دوران گسترش تحولات انقلابی ایران قابل ملاحظه می‌باشد. شاه همواره منتظر بود که نحوه واکنش خود را با توجه به توصیه مقامات آمریکایی هماهنگ نماید. میراث ۲۸ مرداد به گونه‌ای دایمی بر ذهن شاه باقی مانده بود. این امر اعتماد به نفس را از وی گرفت. و در نتیجه تداوم سیاست خارجی آمریکا محور، تبدیل به ابزار سیاسی و عنصر بدون اراده آمریکا شد.

بر اثر شکل‌گیری چنین فرآیندی، تمامی شکوه «امپراتوری شاهانه» و تمامی حمایت‌های آمریکا نتوانست در برابر اراده سیاسی و اجتماعی مردمی که در آستانه انقلاب قرار دارند، مقاومت نماید. این امر ناشی از تناقض‌هایی بود که در استراتژی و جهت‌گیری سیاست خارجی «آمریکا محور» شاه به

۱ - جیمز بیل، شیر و عقاب: روابط نافرجام ایران و آمریکا، ترجمه فروزنده برلیان، (تهران: انتشارات فاخته، ۱۳۷۱) صفحه ۴۲۷.

وجود آمده بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه بر ضرورت‌های سیاست خارجی آمریکا وقوف همه‌جانبه‌ای پیدا نمود. وی می‌دانست که دوستی آمریکا با شاه و تلاش آن کشور برای تثبیت رژیم شاهنشاهی، بر اساس ضرورت‌های ایده‌آلیستی و روابط فردی ایجاد نشده است. وی در زمان به قدرت رسیدن (شهریور ۱۳۲۰) نسبت به نقش قدرتهای بزرگ در حمایت از خود وقوف داشت. کودتای ۲۸ مرداد نیز چنین ذهنیتی را تثبیت نمود.

در این شرایط تاریخی، شاه بیش از مصدق نسبت به ماهیت نظام «دوقطبی انعطاف‌ناپذیر» وقوف پیدا کرده بود. چنین امری را باید در نوع واکنش شاه و گروه سنت‌گرای دربار در برخورد با نهضت ملی نفت مورد مشاهده قرار داد. از دیدگاه این گروه، از این جهت بین آمریکا و گروه محافظه کار دربار پیوستگی وجود داشت. آمریکا بر این نکته واقف بود که بدون همکاری همه جانبه ایران، آن کشور نمی‌تواند استراتژی مهار شوروی (Containment Strategy) را تحقق بخشد. بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که موقعیت ژئواستراتژیک ایران، شرایط مداخله‌گرایی گسترش یابنده در امور داخلی ایران را برای مقامات امریکایی فراهم آورد.<sup>۱</sup>

به طور کلی باید نوع روابط ایران و ایالات متحده را براساس «استراتژی ائتلاف و اتحاد» مورد توجه قرار داد. زیرا امریکایی‌ها بدون برخورداری از مزایای جغرافیایی ایران و همچنین وجود دولت دست‌نشانده نمی‌توانستند اهداف ژئواستراتژیک خود را در چارچوب استراتژی دفاع پیرامونی تحقق بخشند. از آن جایی که آمریکا با تجهیز توانمندی‌های ابزاری، قادر به تحقق اهداف بین‌المللی خود در جهت مقابله با اتحاد شوروی و مهار آن کشور نبود؛ از این رو سیاست ائتلاف و اتحاد با ایران و سایر متحدین منطقه‌ای را در دستور کار قرار داده بود. حکومت‌های ایران در دوران بعد از کودتا نیز نمی‌توانستند اهداف خود را بدون کمک آمریکا تحقق بخشند. به این ترتیب به قدرت رسیدن حکومت کودتا در ایران منجر به هماهنگی ایران و آمریکا گردید.

نکته دیگری که در رابطه با استراتژی «اتحاد و ائتلاف» و همچنین جهت‌گیری «امریکا محور» در سیاست خارجی ایران مؤثر بود و منجر به آن شد که این رویه برای ۲۵ سال تداوم پیدا نماید را باید در ساختار نظام دوقطبی و نوع روابط شرق و غرب مورد تحلیل قرار داد. در «نظام دوقطبی» رهبران بلوک درصدد می‌باشند تا روابط دست‌نشانده با متحدین جهان سومی خود را به هر صورت ممکن ادامه دهند. این امر بخشی از ماهیت نظام دوقطبی می‌باشد. بنابراین اگر سیستم بین‌الملل ماهیت متفاوتی

1 - Yonah Alexander and Allan Nanes, eds. The United States and Iran: A Documentary History (Washington: University Publication of America, 1980) P. 149.

از آنچه که در سالهای جنگ سرد شاهد آن بوده‌ایم، را دارا بود؛ سطح روابط ایران و آمریکا و جهت گیری سیاست خارجی ایران متفاوت از روند گذشته تداوم پیدا می‌کرد. به طور کلی در سیستم دو قطبی، اعضای کوچکتر اتحاد بسادگی از بلوک جدا نمی‌شوند. به طور مثال عراق صرفاً در شرایطی از سیستم منطقه‌ای مورد نظر آمریکا جدا شد که عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ کودتای خونینی را علیه رژیم سلطنتی عراق هدایت نمود. و یا اینکه در سال ۱۹۷۹، انقلاب اسلامی ایران در شرایطی به پیروزی رسید که تحول ساختاری همه‌جانبه‌ای را در محیط و ساختارهای سیاسی به وجود آورده بود.

چنین وضعیتی در رابطه با همکاریهای نظامی و امنیتی اتحاد شوروی با متحدین پیرامون آن کشور نیز وجود داشته است. پیوندهای نظامی و امنیتی شوروی با کره شمالی، ویتنام و کوبا تا دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی ادامه پیدا کرده است. در تمامی این دوره‌ها، جهت‌گیری سیاست خارجی واحدهای پیرامونی، در واکنش به نیاز کشورهای «حامی» صورت می‌گیرد. بنابراین طبیعت استراتژی «اتحاد و ائتلاف» در رفتار سیاست خارجی واحدهای کوچکتر به گونه‌ای پدیدار می‌شود که پیوستگی همه‌جانبه‌ای در جهت‌گیری و رفتار سیاست خارجی «پیرامون» با «حامی» ایجاد می‌کند. یکی از علل تداوم چنین پیوندهایی را باید ضرورت‌های ایدئولوژیک و استراتژیک بین اعضا اتحاد دانست. به هر اندازه پیوند ایدئولوژیک ضعیف‌تر باشد، امکان به وجود آمدن گسست و شکاف ایدئولوژیک بین اعضای یک اتحاد بیشتر می‌شود.<sup>۱</sup>

در طی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹، سطحی از همگونی ایدئولوژیک و قواعد همکاری جویانه بین ایران و آمریکا به وجود آمده بود. در این مقطع زمانی امکان ظهور الگو و تجربه‌های سوسیال دموکراتیک، مذهبی و حتی لیبرال دموکراتیک فراهم نگردید. گرایش‌ها ضد کمونیستی و ضرورت شکل‌گیری اتحاد ژئواستراتژیک، مبنای پیوند آمریکا و ایران را در طی دوران یاد شده به وجود آورده بود.

برخی از منتقدین سیاست خارجی آمریکا، بر این اعتقاد بودند که شاه ایران توانست نیازهای درون ساختاری خود را با هاله‌ای از ایدئولوژی همراه سازد و به این ترتیب حمایت آمریکا را به دست آورد. مقابله همه‌جانبه با احزاب و گروه‌های کمونیستی، مجموعه‌های مذهبی و گروه‌های لیبرال بیان‌کننده همکاری‌های ایدئولوژیک شاه و آمریکا در طی دورانی بود که ایران سیاست خارجی آمریکا محور را اتخاذ کرده بود. در این مقطع زمانی دیپلمات‌های آمریکایی در تهران نتوانستند بر

1 - George Baldwin, Planning and Development in Iran, (Baltimore: John Hopkins University Press, 1976) P. 247.

اولویت‌های سیاسی رژیم شاه در حوزه داخلی تأثیر بر جای گذارند. تئوری حقوق بشر کارتر نیز کارایی چندانی در این زمینه دارا نبود.<sup>۱</sup>

با توجه به روند همکاریهای ایران و ایالات متحده آمریکا در حوزه‌های امنیتی و سیاست خارجی، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ائتلاف و اتحاد در برابر اتحاد شوروی و گروه‌های انقلابی ایران انجام پذیرفته است. اما این امر ساختهای داخلی ایران را، تحت تأثیر قرار داد. بنابراین جهت‌گیری سیاست خارجی ایران پاسخی به نیازهای درون حکومتی رژیم شاه تلقی می‌شد. در این روند، رژیم شاه نیازهای ژئواستراتژیک آمریکا در خاورمیانه و حوزه مرزی با اتحاد شوروی را تحقق می‌بخشید. در حالی که آمریکا نیز با مشارکت امنیتی و اطلاعاتی با رژیم شاه، زمینه را برای تثبیت ساختارهای داخلی ایران و تداوم هژمونی درون ساختاری شاه فراهم می‌آورد.

به این ترتیب جهت‌گیری آمریکا محور در سیاست خارجی ایران با الگوهایی از استبداد داخلی برای سرکوب گروه‌های سیاسی ایران همراه بود. شکل‌گیری احزاب دولتی در ایران (مردم، ایران نوین و رستاخیز) جلوه‌ای از مشارکت سازماندهی شده شاه بر کنترل بر تحولات سیاسی داخلی بود. در طی این دوران، آمریکا واکنش چندانی در برابر استبداد شاهنشاهی به انجام نرساند. علت اصلی این امر را باید نیازهای ژئوپلیتیکی آمریکا به شاه دانست. این امر زمینه را برای تداوم و توسعه جاه‌طلبی شاه ایجاد نمود. به همین دلیل جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا محور ایران در طی سالهای شکل‌گیری انقلاب مورد انتقاد گروه‌های لیبرال دموکرات، لیبرال مذهبی و سوسیال دموکرات نیز واقع شده بود. آنان بر این اعتقاد بودند که حضور آمریکا منجر به گسترش استبداد داخلی گردیده است.

با توجه به موارد فوق می‌توان به این جمع‌بندی رسید که عوامل متعددی بر جهت‌گیری آمریکا محور در سیاست خارجی ایران و در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد نقش داشته‌اند. ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل، دارای کارکرد مؤثرتری بوده است به عبارت دیگر در تعامل «جزء» (مسایل ساختاری کشورها) و «کل» (ساختار نظام بین‌الملل)، باید برای رقابت قدرتهای بزرگ، نقش مؤثرتری قایل گردید.

ضرورت‌های نظام دوقطبی و رقابت‌های ایدئولوژیک بین دو قدرت جهانی، زمینه سیاسی و تاریخی لازم برای بی‌اثر نمودن استراتژی بی‌طرفی و جهت‌گیری سیاست موازنه منفی مصدق را فراهم آورد. خاطرات بسیاری از نخبگان ایران که در توصیف شرایط شکل‌گیری کودتا توصیف شده است. خاطرات نخبگان ایرانی، بیان‌کننده این نکته است که آنان بین الگوی مارکسیستی و

1 - Walt Hale and Julian Bharier, "C. E. N. T. O. R. C. D., and The Northern Tier: A Political and Economic Appraisal" Middle Eastern Studies, (No. 8, May 1972) P. 25.

سرمایه‌داری و همچنین بین شاه و حزب توده، از تداوم سیستم سرمایه‌داری حمایت به عمل آورده‌اند.

ساختارگرایان بر این اعتقاد می‌باشند که ایران در دهه ۱۹۵۰ به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر جذب یکی از بلوک‌های قدرت می‌شد. بنابراین جهت‌گیری موازنه منفی و استراتژی بی‌طرفی در حوزه سیاست خارجی ایران تداوم چندانی نمی‌داشت. به طور کلی ایران در دوران نظام دوقطبی بخصوص در دهه ۱۹۵۰ که ساختار نظام بین‌المللی دارای ویژگی انعطاف‌ناپذیر بوده است، جذب یکی از بلوک قدرت در نظام جهانی گردیده و بر این اساس جهت‌گیری سیاسی خارجی آن تعیین می‌شد.

پارامترهای دیگری نیز در شکل‌گیری استراتژی «اتحاد و ائتلاف» و جهت‌گیری «امریکا محور» در سیاست خارجی ایران نقش داشته است. ایران و ایالات متحده آمریکا، تصور نسبتاً واحدی از خطر داشتند. بر اساس ادراک مقامات ایرانی در دوران بعد از کودتا، شوروی تهدید اصلی برای امنیت و منافع ملی ایران محسوب می‌شد. این مقامات رهیافتی را توسعه دادند که منجر به توسعه روابط با امریکا و افزایش حس مقابله‌جویی با اتحاد جماهیر شوروی بود. اسناد اداره کل هشتم ساواک نیز بیان‌کننده چنین ادراک و رهیافتی در حوزه مقابله‌جویی ترکیبی و چند جانبه با شوروی و همکاری مستمر با سرویس‌های امنیتی غرب می‌باشد.

عناصر تعیین‌کننده دیگری که بر جهت‌گیری سیاست خارجی ایران تأثیر بر جای گذاشت را باید بر اساس سطح رقابت دو قدرت بزرگ جهانی مورد توجه قرار داد. سطوح درگیری امریکا و اتحاد شوروی به گونه‌ای گسترش یافته بود که در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ پیمانهای نظامی-امنیتی یاد شده، ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی با کشورهای دوست و متحد خود پیمانهای دوجانبه و چندجانبه دیگری را به امضا رساندند. به طور کلی، گسترش سطح درگیری بین امریکا و اتحاد شوروی و جهانی شدن تهدیدات، منجر به وارد شدن ایران در سیاست ائتلاف و اتحاد با غرب گردید.

علاوه بر موارد سه‌گانه یاد شده که بر جهت‌گیری امریکا محور ایران در حوزه سیاست خارجی تأثیر بر جای گذاشتند باید «ایستارهای محافظه‌کارانه» نظام سیاسی ایران در دوران بعد از کودتا را مورد تأکید قرار داد. محمدرضا شاه به این نتیجه رسیده بود که بدون همکاری با ایالات متحده و جلب حمایت آن کشور قادر به ادامه تثبیت ساختار سیاسی خود نمی‌باشد. وی بر این نکته کاملاً واقف بود که نتوانسته است یازگیری مناسب را از بین گروه‌های اجتماعی ایران به انجام رساند. شاه کاملاً به نخبگان نظام سیاسی بی‌اعتماد بود.

عمده‌ترین اهرم برای بقای نظام سیاسی و رژیم شاهنشاهی ایران را باید در اراده سیاسی امریکا و میزان حمایت آن کشور از شاه مورد جست‌وجو قرار داد. سایر نخبگان سیاسی ایران در رژیم شاه نیز نسبت به نقش امریکا در حمایت از رژیم‌های سیاسی در ایران آگاه بودند. اسناد منتشره

سفارت امریکا موسوم به اسناد لانه جاسوسی، بیان‌کننده چنین ذهنیتی می‌باشد. از این رو نخبگان سیاسی مخالف نیز برای بی‌ثبات‌سازی ساختار حکومتی شاه، در صدد جلب حمایت مقامات سیاسی و دیپلمات‌های امریکایی بودند.

## بررسی نقش ملی ایران در دوران قبل از انقلاب

نقش ملی هر کشور و نظام سیاسی با جهت‌گیری سیاست خارجی آن پیوستگی دارد. به عبارت دیگر باید به این نکته توجه داشت که جهت‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی از یک سو ناشی از «استراتژی سیاست خارجی» آن کشور می‌باشد و از سوی دیگر منجر به شکل‌گیری نقش ملی خواهد شد. بر این اساس می‌توان نمودار ذیل را در تبیین چگونگی شکل‌گیری رفتار سیاسی کشورها مورد ملاحظه قرار داد:

نقش ملی > جهت‌گیری سیاسی خارجی > استراتژی سیاست خارجی  
رفتار سیاسی و کنش دیپلماتیک >

به این ترتیب نقش ملی کشورها و واحدهای سیاسی به عنوان یکی از برون‌دادهای نظام سیاسی تلقی می‌شود. هر گونه تصمیم‌گیری، پذیرش تعهد، تأکید بر قواعد و ضوابط رفتاری خاص، وظایفی که کشورها در برابر سایر بازیگران می‌پذیرند و همچنین نوع رفتاری که در عرصه دیپلماتیک بین واحدهای سیاسی برقرار می‌شود، ناشی از نقش ملی کشورها می‌باشد.

بر این اساس هر کشوری متناسب با اهداف سیاسی و جهت‌گیری سیاست خارجی خود نقش‌های ملی متفاوتی را عهده‌دار می‌شود. عموماً تغییر در حکومت‌ها، نقش ملی واحدهای سیاسی را دگرگون نمی‌کند. زیرا در آن شرایط فقط رفتارها و روندها دچار دگرگونی و تغییر می‌شوند. اما اگر نظام سیاسی در یک کشور با دگرگونی‌های ساختاری روبه‌رو شود، طبعاً جهت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی آن نیز با تغییراتی همراه خواهد شد.

در نتیجه می‌توان به این جمع‌بندی رسید که نقش ملی ایران در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دچار تغییراتی نسبت به گذشته گردیده است. صرفاً جلوه‌هایی از رفتار سیاست خارجی و نقش ملی ایران در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب ثابت باقی مانده است که مربوط به روحیه ملی، فرهنگ سیاسی، تجربیات تاریخی و شرایط جغرافیایی ایران می‌باشد. پارامترهای یاد شده را باید عناصر ثابت در شکل‌گیری نقش ملی در هر کشور از جمله در ایران دانست. طبیعی است که دگرگونی در هر یک از مؤلفه‌های یاد شده، منجر به ایجاد تغییر در همان حوزه از رفتار سیاسی خواهد شد. بر این اساس تغییرات تدریجی در هر پارامتر زمینه را برای تغییر تدریجی در نقش ملی واحدهای سیاسی ایجاد خواهد کرد.

در همین رابطه باید نقش ملی ایران در دوران قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد را متفاوت از یکدیگر دانست. علت این امر را باید تفاوت در جهت‌گیریهای سیاست خارجی ایران در شرایط قبل و بعد از کودتا دانست. از سوی دیگر شاهد تفاوت‌هایی در نقش ملی ایران در طی دهه ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌باشیم. در حالی که در تمامی دوران یاد شده یعنی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ جهت‌گیری سیاست خارجی ایران ثابت بوده است.

این امر یعنی جلوه‌های مختلفی که در نقش ملی ایران پدیدار گردیده است را باید ناشی از تغییر در ایستارها و شرایط اقتصادی و توانمندی‌های ابزاری ایران تلقی نمود. «هالستی» در بیان پیوستگی بین نقش ملی، سمت‌گیری و رفتار سیاست خارجی بیان می‌دارد که:

«مفاهیم نقش ملی با سمت‌گیری‌ها رابطه‌ای نزدیک دارند. نقش‌ها همچنین گرایشها، بیم‌ها و ایستارهای اصلی در مورد جهان خارج و همچنین متغیرهای سیستمی، جغرافیایی و اقتصادی را منعکس می‌سازند. اما این نقش‌ها از سمت‌گیری‌ها خاص‌ترند. زیرا اقدامات مشخص‌تری را نشان می‌دهند، یا چنین اقداماتی را در پی دارند. برای مثال می‌توانیم با احتمال معقولی پیش‌بینی کنیم حکومتی که همواره تصویر یک میانجی را از خود ارائه می‌دهد، به هنگام رویارویی با برخوردی منطقه‌ای یا جهانی، پیشنهاد شرکت در راههای گوناگون حل اختلاف را مطرح می‌سازد.»<sup>۱</sup>

در بیان نقش منطقه‌ای ایران و در طی سالهای ۷۹-۱۹۵۳، باید عوامل و مؤلفه‌های متفاوتی را دخیل دانست. این مؤلفه‌ها در شکل‌گیری نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» کاملاً مؤثر بوده است. بر این اساس رهبر منطقه‌ای باید جلوه‌هایی از اقتدار منطقه‌ای، شرایط جغرافیایی مناسب، احساس تعلق به یک منطقه، فرهنگ و سنت‌های سیاسی - ایدئولوژیک مشترک با دولت‌های منطقه و همچنین موقعیت سنتی برتر در منطقه را دارا باشد. برای نیل به چنین فرآیندی، ایران دوران‌های مختلفی را سپری نموده است. در هر دوران بخشی از اهداف ایران تحقق پیدا نموده است. اما نیل به نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» صرفاً بعد از شکل‌گیری دکترین نیکسون پدیدار شد. در حالی که، تلاش برای تحقق چنین اهدافی در نیمه دهه ۱۹۵۰ با واکنش گروه‌های رادیکال عرب روبه‌رو شده بود. این گروه‌ها، دارای گرایشات عرب‌گرایی منطقه‌ای بودند. به این ترتیب کشورهایی همانند مصر دارای نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» بودند. اما جهت‌گیری سیاست خارجی مصر با جهت‌گیری سیاست ایران متفاوت و متضاد بود. به همین دلیل ایران در تلاش برای دستیابی به اهداف خود، تا اواخر دهه ۱۹۶۰ ناموفق بود.

۱ - هالستی، پیشین، صفحه ۱۹۸ و ۱۹۹.

برخی از مؤلفه‌هایی که ایران برای تحقق نقش «رهبر منطقه‌ای» لازم داشت؛ قبل از مشارکت همکاری جویانه ایران با ایالات متحده فراهم آمده بود. در این دوران ضرورت‌های بین‌المللی و مؤلفه‌های ژئواستراتژیک امریکا ایجاب می‌کرد تا ایران از موقعیت نظامی و مطلوبیت تأثیرگذار فراگیرتری در منطقه برخوردار شود. «برنامه کمکهای نظامی امریکا»<sup>۱</sup> به ایران در شکل‌گیری شرایط جدید، مؤثر و تعیین‌کننده بود.

ضرورت‌های مربوط به «استراتژی دفاع جهانی» و همچنین شکل‌گیری الگوی رفتاری مربوط به «دفاع پیرامونی» در تحقق اهداف منطقه‌ای ایران نقش داشته است. برای ایفای چنین نقشی ایران در نوامبر ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست. این امر اولین گام برای افزایش توانمندی ساختارهای نظامی و توسعه نقش منطقه‌ای ایران بود.

بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ امریکایی‌ها ۲۴۰ میلیون دلار کمک نظامی به ایران را در دستور کار خود قرار دادند. از این مبلغ ۴۷ درصد مربوط به هزینه‌های ابزارهای نظامی در نظر گرفته شده بود. در این رابطه تجهیزاتی از جمله جنگنده‌های اف ۵۴ (F 54)، هواپیمای ترابری، تانک، زره‌پوش، کامیون، توپخانه، تجهیزات ارتباطی و ناوهای دریایی به ایران تحویل شد. ۳۹ درصد برای پروژه‌های ساختمانی، شامل پادگان، زرادخانه، پایگاه هوایی تهران و دزفول و سایر تأسیسات نظامی در نظر گرفته شده بود. ۱۴ درصد بقیه نیز برای هزینه‌های آموزشی، حمل و نقل، و سرمایه‌داری تخصیص یافته بود.<sup>۲</sup>

روند فوق توانمندی نظامی ایران را افزایش داد. کودتای نظامی عراق که در جولای ۱۹۵۸، شکل گرفت، به عنوان یکی از عوامل تشدیدکننده کمکهای امریکا محسوب می‌شد. از این مقطع زمانی به بعد نقش و جایگاه ایران در استراتژی منطقه‌ای امریکا افزایش یافت، اما به دلیل حضور نیروهای نظامی انگلیس در حوزه خلیج فارس، ایران در مناطق و مرزهای جنوبی خود مطلوبیت چندانی را دارا نبود. پیمان بغداد و سنتو موقعیت ایران را در حوزه خاورمیانه بهبود می‌بخشید. ایران حد واسط کشورهای ترکیه و پاکستان محسوب گردیده و از همه مهمتر اینکه در نوار مرزهای جنوبی اتحاد شوروی واقع گردیده بود.

---

۱ - اولین کمکهای نظامی امریکا به ایران در سال ۱۹۴۲ انجام پذیرفت، در این سال تجهیزات آمریکایی به همراه گروهی از مستشاران آن کشور وارد ایران شدند. گروه اعزامی برای آموزش نیروهای مسلح ایران و همانندسازی ساختار نظامی ایران با ایالات متحده در دوران بعد از جنگ دوم نیز در ایران باقی ماندند. اما ساختار نظامی ایران تا دهه ۱۹۵۰ پیشرفت چندانی پیدا نکرد. قابلیت‌ها و توانمندی نظامی ایران به گونه‌ای بود که بسیاری از قبایل مسلح می‌توانستند در برخورد با نیروی نظامی ایران به موفقیت‌هایی دست یابند.

2 - SIPRI, "World Armament and Disarmament", Year book 1980, (London: Taylor and Francis, 1980) P. 26.



بر این اساس جبهه دوم دفاعی ایران در حوزه کوههای زاگرس واقع شد. در حالی که کوههای البرز اولین جبهه دفاعی ایران در برابر تهاجم سنگین و همه‌جانبه شوروی به سوی ایران و خلیج فارس محسوب می‌شد. بخش عمده‌ای از رقابتهای غرب و شرق در خاورمیانه منعکس گردیده بود و در نتیجه آن، ایران نیز ناچار بود به عنوان یکی از متحدین منطقه‌ای ایالات متحده، نقش خود را ایفا نماید.

در این دوران ناسیونالیسم عربی در خاورمیانه گسترش همه‌جانبه‌ای پیدا کرده بود. بر این اساس سطحی از تعارض بین ایران و حکومت‌های رادیکال خاورمیانه پدیدار شده بود. این امر به عنوان چالش جدی در راه تحقق «نقش ملی رهبر منطقه‌ای» محسوب می‌شد. ادراکی که نسبت به ایران وجود داشت، کاملاً بدبینانه بود. به این ترتیب ایران در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ نتوانست جایگاه مورد نظر خود را به دست آورد. در نتیجه بسیاری از تلاش‌های ایران برای کسب موقعیت برتر منطقه‌ای عقیم ماند. در نتیجه این فرآیند رژیم شاه نتوانست اهداف و نقش منطقه‌ای خود را تحقق بخشد.

بنابراین ایران صرفاً نتوانست «نقش ملی متحد وفادار» را برای ایالات متحده ایفا نماید. زیرا فاقد ابزار و توانمندی‌های لازم برای مقابله با ناسیونالیسم رادیکال عربی و حمایت مؤثر از واحدهای محافظه‌کار خاورمیانه بوده است. در نتیجه ادراک ایران از خطر و تهدیدات منطقه‌ای، با آنچه که کشورهای عربی در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ دارا بودند، متفاوت به نظر می‌رسید. ایران صرفاً با واحدهای سیاسی عضو سنتو دارای ادراک همانند و مشترکی نسبت به تهدیدات و خطرات منطقه‌ای و بین‌المللی بود. میزان وفاداری ایران به آمریکا و کشورهای غربی به گونه‌ای بود که «جان مارلو» ایران زمان شاه را عضوی از ناتو می‌دانست. وی در بیان شرایط و نقش ملی ایران بیان داشته است که:

«در این شرایط ایران به گونه غیررسمی عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شده بود. ایران در همکاری با سازمانهای امنیتی غرب، نوعی بازدارندگی اقتصادی و نظامی را بر علیه اتحاد شوروی ایجاد نموده بود. هدف ایران، همکاری همه‌جانبه و توسعه‌یابنده با آمریکا بوده است. به این دلیل، ایران را باید اصلی‌ترین و وفادارترین متحد آمریکا در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تلقی نمود.»<sup>۱</sup>

نقش منطقه‌ای ایران در اوایل دهه ۱۹۶۰ بیش از گذشته دچار خطرات و محدودیت‌هایی گردید. در تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۶۰، شاه به گونه‌ای علنی از موجودیت اسرائیل حمایت به عمل آورد. تا

1 - John Marlowe, *The Persian Gulf in the Twentieth Century*, (London: Cresset Press, 1962) P. 217.

این مرحله زمانی روابط ایران و اسرائیل بسیار محدود و در چارچوب پوشش‌های اقتصادی و نظامی اداره می‌شد. این اقدام شاه منجر به گسست در روابط ایران و سایر کشورهای عربی خاورمیانه گردید. رادیکالیسم عرب، ایران را تهدیدی فراگیر برای کشورهای عربی تلقی کردند. در نتیجه همواره در صدد بودند تا جایگاه و نقش منطقه‌ای ایران کاهش یابد. چنین امری، اهداف ایران را جهت ایفای «نقش ملی رهبر منطقه‌ای» به تأخیر انداخت. در ازای این امر روابط امنیتی، اقتصادی و سیاسی ایران و اسرائیل افزایش یافت. کشورهای ترکیه، ایران و اسرائیل احساس می‌کردند که در حوزه پیرامونی خاورمیانه قرار دارند. از این رو مثلث یاد شده بخش عمده‌ای از اهداف و نیازمندی‌های امریکا را تأمین می‌کردند. کشورهای عربی، در این دوران مثلث امریکا‌گرای ایران، ترکیه و اسرائیل را به عنوان متحدین ضد عرب تلقی کرده و آن را در ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی خود تئوریزه نمودند.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۶۱ و به دنبال تهدیدات عراق نسبت به کویت، مقامات ایرانی در صدد برآمدند تا بار دیگر حساسیت و واکنش‌های لازم را در برخورد با رادیکالیسم عربی به انجام رسانند. این امر منجر به اعتماد بیشتر کشورهای عربی محافظه‌کار نسبت به ایران شد. به این ترتیب ایران در ازای مقاومت در برابر عراق و به رسمیت شناختن کویت، نقش منطقه‌ای مورد نظر خود را ایفا نمود. در سال ۱۹۶۷، ایران ابتکار جدیدی را به انجام رساند که جایگاه آن را در برابر کشورهای عربی ترسیم نمود. در این مقطع زمانی ایران تهاجمات اسرائیل به واحدهای عربی و اشغال بخشی از سرزمین این کشورها را محکوم کرد. این امر آغازی جدید برای توسعه روابط ایران با واحدهای محافظه‌کار عربی بود. کشورهای رادیکال عرب نیز از مواضع ایران حمایت نمودند.

این امر نقطه عطفی در روابط ایران با کشورهای عربی بود. اگرچه شوون اصلی سیاست خارجی ایران را نوع روابط با امریکا تشکیل می‌داد، اما شاه در صدد برآمده بود تا نوع روابط خود با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را بازسازی نماید. میزان موفقیت دیپلماتیک و ابزاری ایران، شرایط لازم را برای تحقق اهداف ملی و نقش منطقه‌ای ایران فراهم آورده بود. رشد قدرت نظامی ایران در اواخر دهه ۱۹۶۰، ایران را یک گام به اهداف فراگیر خود نزدیک می‌ساخت. تنش‌زدایی در روابط شرق و غرب و توسعه روابط اقتصادی و نظامی ایران با اتحاد شوروی شرایطی را به وجود آورد که منجر به توسعه اهداف ملی ایران گردید. این امر زمینه لازم برای تحقق نقش رهبر منطقه‌ای ایران را فراهم می‌آورد. به طور کلی اعلام دکترین نیکسون و خروج نیروهای انگلیسی از حوزه خلیج فارس، شرایطی و بین‌المللی لازم را در جهت تحقق نقش ملی رهبر منطقه‌ای فراهم آورد.

1 - Paul Marr and W. Lewis, *Riding The Tiger: The Middle East Challenge after Cold War*, (Boulder, Colorado: Westview Press, 1993) P. 73.

افرادی همانند «مارک گازبوروسکی» و «ماروین زونیس» بر این اعتقادند که ویژگیهای روانشناختی شاه منجر به شکل‌گیری دولت کاملاً خودمختار در ایران گردیده است. به این ترتیب نتایج حاصل از دکتورین نیکسون بیانگر اولویت‌های شاه بوده و ربطی به منافع ملی جامعه و مردم ایران نداشته است. به طوری که می‌توان تأکید داشت که:

«حوادث منطقه‌ای... در اوایل دهه ۱۹۷۰، شاه را قادر ساخت جاه‌طلبی‌های خود برای اینکه ایران را عامل عمده‌ای در امور منطقه سازد، بسیار فعالانه‌تر دنبال کند. در همین حال ایران رابطه‌ای نزدیک با آمریکا و متحدانش در منطقه داشت. بسیاری از ایرانیان مطلع سیاست خارجی فعالانه‌تر شاه و رابطه نزدیکش با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن را رقیب نیروهای امپریالیسم می‌دانستند و این دید، ناآرامی جوشان را می‌افزود.»<sup>۱</sup>

در ایفای نقش «رهبر منطقه‌ای»، رژیم شاه در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، پیوندهای ساختاری خود با آمریکا را افزایش داد. هر چند که در این مقطع زمانی ایالات متحده، کمک‌های نظامی و امنیتی خود را به ایران قطع کرده بود، اما ایران می‌توانست اصلی‌ترین نیازهای خود را مورد خریداری قرار دهد. بر این اساس می‌توان تداوم روابط سیاسی و امنیتی رژیم شاه با آمریکا را به عنوان بخشی از ضرورت‌های تحقق نقش رهبر منطقه‌ای تلقی نمود. افزایش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، شاه را در نیل به اهداف منطقه‌ای خود در خلیج فارس کمک نمود. نتایج حاصله از رفتار دیپلماتیک ایران، نشانگر این امر می‌باشد که آمریکا و بویژه گروه جمهوریخواهان، نقش «حامی» خود را نسبت به رژیم شاه تداوم داده‌اند. به طور کلی باید تأکید داشت که:

«روابط ایران با آمریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ بسیار نزدیک و صمیمانه بوده و همکاری نظامی میان دو کشور بسط و توسعه فوق‌العاده یافته است. صمیمانه‌ترین روابط با دستگاه حکومت ریچارد نیکسون (۱۹۶۹-۷۴) برقرار بود که در جریان آن، ایران با حمایت کامل آمریکا به بزرگترین قدرت منطقه‌ای تبدیل شد و نیکسون به منظور تأکید بر اهمیت این اتحاد، «ریچارد هلمز» رئیس سابق سازمان سیا را که ضمناً در سوییس همکلاسی شاه بود به ایران فرستاد.<sup>۲</sup> برآورد شده است که در فاصله سالهای ۸۱-۱۹۷۱ مجموع فروش نظامی آمریکا به ایران به ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید. در طول این مدت رشد ایران در مقام یک «قدرت

۱ - گازبوروسکی، پیشین، صفحه ۳۴۶.

۲ - «ارلیکمن» مشاور سابق نیکسون در زمان خود روابط میان نیکسون، شاه و هلمز را مورد پردازش قرار داده و آن را به عنوان مثلث سیاست‌گذاری آمریکا در خاورمیانه بیان داشته است. از طرف دیگر «سونیا هلمز» در کتاب «خاطرات همسر سفیر» که به فارسی نیز ترجمه شده است تأکید دارد که ریچارد هلمز هیچگاه در سوییس با شاه همکلاسی نبوده، بلکه شاه با برادر کوچکتر ریچارد همکلاس بوده است. اکثر تحلیل‌گران سیاست خارجی آمریکا و بویژه گروه‌های ژورنالیستی در دهه ۱۹۷۰ افسانه دوستی شاه و ریچارد هلمز را مورد پردازش قرار داده‌اند.

منطقه‌ای» با افزایش همکاری با دولت امریکا هماهنگ بوده است.<sup>۱</sup>

در اوایل دهه ۱۹۷۰ و در چارچوب حمایت‌های همه‌جانبه شاه از امریکا، توان نظامی ایران به اندازه‌ای بود که می‌توانست به گونه یک‌جانبه، توازن نظامی و امنیتی منطقه را تحت تأثیر رفتار و نقش ملی خود قرار دهد. از سوی دیگر، ایران در اوپک نقش رهبری‌کننده‌ای را به دست آورده بود. تحلیل‌گران نفتی بر این اعتقادند که اگر تلاش‌های شاه انجام نمی‌گرفت و ضرورت‌های دکتترین نیکسون برای تقویت ساختار دفاعی ایران ایجاب نمی‌کرد، قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ در حدود ۴۰۰ درصد افزایش پیدا نمی‌کرد.

افزایش توان نظامی و دفاعی ایران، منجر به تحقق هدف پیشین شاه مبنی بر عملی کردن «نقش ملی رهبر منطقه‌ای» برای ایران شد. بر این اساس گروه‌های منتقد سیاست خارجی شاه، عملکرد وی را در چارچوب نقش ملی و «سیاست ژاندارم منطقه‌ای» (Regional Policeman Policy) تحلیل می‌کردند. به موجب این سیاست، ایران وظیفه حمایت از کشورهای میانه‌رو عرب در برخورد با متحدین شوروی را دارا بود.

علیرغم چنین نقشی، کشورهای عربی از افزایش توان نظامی ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند احساس نگرانی می‌کردند. اما امریکایی‌ها در صدد بودند تا سیاست حمایت از وضع موجود (Pro Status-Que) و غرب‌گرایی در منطقه را از کانال ایران و رفتار سیاسی رژیم شاه به انجام رسانند. با توجه به این امر و با تأکید بر ماهیت دو ستونی دکتترین نیکسون، روابط امنیتی و اقتصادی ایران و عربستان به گونه فزاینده‌ای افزایش یافت. اما در کنار همکاری‌های یاد شده، سطحی از رقابت منطقه‌ای بین دو کشور ایران و عربستان سعودی به وجود آمده بود.

«در دهه ۱۹۷۰، رقابت جدی بین ایران و عربستان در مورد سیاست‌های نفتی اوپک گسترش یافت. زیرا تأثیرگذاری بر اوپک منجر به کنترل منطقه غنی و استراتژیک خلیج فارس می‌گردید منطقه‌ای که روز به روز بر اهمیت آن افزوده می‌شد. دو کشور ایران و عربستان سعودی تصمیم داشتند تا سرمایه‌های مالی تازه خود را در سایر کشورهای منطقه به کار اندازند. در نتیجه، دو کشور به سایر واحدهای سیاسی کمک‌های مالی اعطا می‌کردند. ایران برای اعطای کمک‌های اقتصادی، توجه خود را بر ملاحظات امنیتی و استراتژیک قرار داده بود. بر این اساس دولت ایران در سال ۱۹۷۶ حدود ۷۵۲/۵ میلیون دلار کمک اقتصادی به سایر کشورهای در حال توسعه پرداخت نمود.»<sup>۲</sup>

۱- فرد هالییدی، پیشین، صفحه ۲۶۳.

2 - Anoushirvan Ehteshami, *After Khomeini: The Iranian Second Republic*, (London and New

رژیم شاه در تحقق نقش ملی خود، کشورهای مراکش، مصر، پاکستان و افغانستان را مورد حمایت مسالی قرار می‌داد. اعطای این کمکها در ازای نرمش‌های سیاسی و سیاست‌های همکاری‌جویانه کشورها اعطا می‌شد. به این ترتیب همان‌گونه که سیاست «جنگ برای امریکا اما توسط سایر بازیگران» (War by Proxy) مورد توجه برنامه‌ریزان سیاست خارجی امریکا و در چارچوب دکترین نیکسون بود، بازدهی اقتصادی و امنیتی ناشی از کمکهای اقتصادی ایران نیز برای ایالات متحده تحقق پیدا می‌کرد. بر این اساس باید نتیجه عملی از اعطای کمک اقتصادی و نقش ملی ایران در چارچوب اهداف و منافع منطقه‌ای و بین‌المللی امریکا تبیین نمود. در نتیجه باید دستاورد بزرگ نقش ملی رهبر منطقه‌ای ایران در طی سالهای میانی دهه ۱۹۷۰ را ایجاد امنیت به وسیله دیگران و اعطای کمک به وسیله دیگران (از جمله ایران) برای اهداف منطقه‌ای امریکا دانست. بنابراین باید اصطلاح «کمک اقتصادی، ایجاد امنیت و انجام جنگ‌های جانشینی» (Aids, Security and War by Proxy) را به عنوان بازتاب عملی نقش ملی ایران در چارچوب جهت‌گیری غرب محور تلقی نمود.

ایران در چارچوب ایفای نقش رهبر منطقه‌ای با عراق که دارای جهت‌گیری رادیکال و ضد امریکایی بود، در اوایل دهه ۱۹۷۰ دچار ستیزهایی شد. این امر زمینه را برای مداخله ایران در مسایل قومیتی عراق و کاهش قدرت تأثیرگذار آن کشور در حوادث منطقه فراهم آورد. تعارض ایران و عراق تا سال ۱۹۷۵ ادامه پیدا کرد. و در نتیجه آن «هواری بومدین» در آخرین جلسه سران کشورهای عضو اوپک اعلام کرد که توافق کلی بین دو کشور ایران و عراق برای پایان دادن به اختلافات حاصل گردیده است.<sup>۱</sup> اعلامیه مشترک ایران و عراق نیز در مارس ۱۹۷۵ منتشر شد. در این اعلامیه بر موضوعاتی از جمله احترام به تمامیت ارضی کشورها، عدم تجاوز به مرزها و عدم مداخله در امور داخلی مورد تأکید قرار گرفت. در ضمن ادعاهای عراق نسبت به اروندرود نیز به فراموشی سپرده شد و تعیین حدود مرزهای رودخانه‌ای دو کشور بر اساس خطوط «تالوگ» مورد پذیرش قرار گرفت. این امر برای ایران نوعی پیروزی محسوب می‌شد. زیرا به ادعاهای ارضی عراق پایان داده و زمینه تثبیت نقش رهبر منطقه‌ای برای ایران را ایجاد می‌کرد. کمکهای مالی ایران به کشورهای منطقه، زمینه را برای هژمونی منطقه‌ای ایران ایجاد نموده و از سوی دیگر رژیم شاه توانست در بین واحدهای محافظه کار منطقه‌ای به گونه‌ای فراگیر «یارگیری» نماید.

با توجه به روند یاد شده، ایران توانست کنترل نسبی خود را بر «منابع منطقه» اعمال نماید. این

→ York: Routledge, 1995) P. 128.

۱ - منوچهر پارسادوست، زمینه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق، (تهران: شرکت سهامی افشار، ۱۳۶۴).

امر از طریق کنترل سازمان کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت به دست آورده بود. در همین روند، ایران گامی دیگر به پیش نهاد و کنترل خود را بر «بازیگران منطقه‌ای» اعمال نمود. این امر از طریق نفوذ سیاسی و قدرت نظامی ایران حاصل گردیده بود. برخی دیگر از کشورها نیز از مساعدت مالی شاه استفاده نموده و به این ترتیب وی را در اعمال سیاست‌های منطقه‌ای اش حمایت می‌کردند. گام سوم برای تحقق نقش ملی رهبر منطقه‌ای را باید کنترل ایران بر حوادث منطقه‌ای تلقی نمود. از دیدگاه ایران هرگونه بی‌ثباتی منطقه‌ای باید با واکنشی همه‌جانبه روبه‌رو شود. شاه و سایر مقامات ایران اراده خود را برای مداخله‌گری منطقه‌ای بیان داشته بودند. مداخله‌گری بخش لاینفک و امری ضروری برای رهبری منطقه‌ای ایران بود. به همین دلیل عربستان سعودی و برخی دیگر از واحدهای محافظه‌کار عربی از سیاست ایران انتقاد به عمل می‌آوردند. عربستان و عراق با تأکید بر مؤلفه‌های نگرش پان عربیسم و ضد ایرانی خود، هرگونه تحرک شاه در منطقه را با بدبینی تحلیل می‌کردند. آنها بر این اعتقاد بودند که شاه در صدد اعمال سیستم امپراطوری خود می‌باشد.

علی‌رغم انتقادات انجام شده نسبت به رفتار سیاست خارجی شاه، وی به عنوان عامل موازنه‌گر منطقه‌ای در صدد بود تا ثبات محیطی را در منطقه خلیج فارس ایجاد نماید. روح‌الله رضائی، تحلیل‌گر مسایل مربوط به سیاست خارجی شاه بر این اعتقاد است که ایران در دهه ۱۹۷۰ خود را در برابر ثبات خلیج فارس متعهد دانسته، از این رو سیستم حاکم بر منطقه را مبتنی بر «صلح ایرانی Iranianca Pax» تحلیل نموده است.<sup>۱</sup>

ایران در راستای ایفای چنین نقشی به مقابله مؤثر با چپ‌گرایان «جبهه خلق برای آزادی خلیج عرب اشغال شده» مبادرت ورزید. این امر بر اساس موافقتنامه سری مارس ۱۹۷۲ با وزیر مشاور سلطان قابوس تحقق پیدا کرد. پیمان سنتو نیز از اقدام ایران حمایت به عمل آورده و در نتیجه آن، نیروهای ایرانی توانستند زمینه محیطی لازم را برای تحقق اهداف منطقه‌ای ایران فراهم آورند. از این مقطع زمانی به بعد ایران توانست بر «حوادث منطقه‌ای» نیز تأثیر بر جای گذاشته و زمینه را برای تحقق اهداف و نقش ملی خود فراهم آورد. به طور کلی ایران در دهه ۱۹۷۰ توانست نقش ملی رهبر منطقه‌ای را ایفا نماید. برای تحقق این امر توانست منابع منطقه‌ای را کنترل نموده، بر حوادث و رویدادهای منطقه تأثیر برجای گذارد و فراتر از همه اینکه بازیگران منطقه‌ای را در چارچوب اهداف و سیاست‌های خود هماهنگ و بسیج نماید. روند یاد شده تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی و بر اساس مؤلفه‌های دکترین نیکسون تداوم یافت.

1 - Rouhollah Ramazani, *Iran's Foreign Policy 1941-1973*, (Charlottesville: University Press of Virginia 1975) P. 423.